

یازده سپتامبر و گسترش ناتو

بهرام مستقیمی*

استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

مجید محمد شریفی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۷ - تاریخ تصویب: ۸۹/۱۲/۱۴)

چکیده:

حادثه یازده سپتامبر یکی از اثرگذارترین وقایع بین‌المللی در سیاست بین‌الملل به شمار می‌رود. این رویداد فصلی جدید را در مناسبات بین‌المللی آغاز و از ابعاد مختلف بر سیاست‌های قدرت‌های بزرگ و همچنین نهادهای بین‌المللی اثر گذاشت. ناتو، نهاد اصلی تامین‌کننده امنیت غرب نیز از این رویداد متاثر شد و تغییراتی در راهبرد و روند برخورد آن با عوامل تهدیدکننده امنیت غرب و فرایند گسترش آن پدید آمد. در این مقاله بقاء و تداوم ناتو پس از جنگ سرد و نگاه نظریه‌های نواقح‌گرایی و نهادگرایی نو لیبرال در این باره، بویژه تاثیر رویداد یازده سپتامبر بر روابط فرآتلانتیک و همچنین ماده پنج اساسنامه ناتو بررسی می‌شود.

واژگان کلیدی:

یازده سپتامبر، تروریسم/وحشت افکنی، روابط فرآتلانتیک، ماده پنج، گسترش ناتو

مقدمه

در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۱ یعنی بیست و چهار ساعت پس از حملات وحشت افکنانه/ تروریستی به ایالات متحده آمریکا، اعضاء ناتو برای نخستین بار در طول تاریخ ۵۲ ساله خود در خصوص ضرورت مقابله با حملات انجام شده علیه یک عضو خود واکنش نشان دادند. در زمان امضاء اساسنامه سازمان که ماده ۵ آن بر ضرورت حمایت از کشور مورد حمله قرار گرفته تأکید می کند؛ هیچ یک از امضاء کنندگان این پیمان تصور نمی کردند این ماده برای نخستین بار زمانی به کار خواهد رفت که کشورهای اروپائی باید به ایالات متحده آمریکا در این باره یاری رسانند. اما این اتفاقی بود که پس از حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر روی داد. این تصور که دفاع متقابل یک خیابان دوطرفه است و ناتو باید از قدرت نظامی خود برای مقابله با وحشت افکنی در آسیای مرکزی و دیگر نقاط استفاده کند نشان دهنده این موضوع بود که شروع چنین حملاتی ماهیت و شکل دفاع جمعی را در اتحادیه تغییر داده است. البته هنوز زود است که گفته شود که انجام دادن حملات وحشت افکنانه منجر به ایجاد یک بن نگره (پارادایم) جدید در روابط بین الملل مشابه بن نگره دوره جنگ سرد شده است؛ اما این نکته روشن است که حملات وحشت افکنانه تأثیری بسیار مهم بر ابعاد سازمانی ناتو برجای گذاشت و در مورد زمینه فعالیت این سازمان، انسجام آینده جامعه فرآتلاتیک، ساختار نظامی اتحادیه، گسترش ناتو، روابط با روسیه، سیاست های امنیتی و دفاعی اروپا و آینده سازمان ناتو تأثیری بسزا داشت. در یک کلام می توان گفت که حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر نشان دهنده این موضوع بود که ماده پنج این سازمان بیشتر حالت نمادین داشته و همه اعضاء را در بر نمی گیرد؛ چراکه انجام دادن عملیات ضدوحشت افکنانه پس از این حملات تنها بوسیله آمریکا و انگلستان انجام شد. در حقیقت می توان گفت هرچند حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر منشور ناتو را تغییر داد و خطراتی جدید را به این سازمان گوشزد کرد؛ اما از سوی دیگر، این حملات نشان داد که ادامه فعالیت آن مفید بوده و فرصتی جدید برای احیای دوباره و بازسازی این سازمان فراهم آورد. هرچند که نقش نظامی ناتو در هفته های اول بعد از این حملات محدود بود؛ اما انسجام سیاسی در سطحی بالا قرار داشت و این انسجام باعث شد تا اعضاء در دیگر مراحل انجام عملیات با آمریکا همراهی کنند. انجام این حملات همچنین باعث شد فرصتی جدید برای برقراری روابط روسیه و ناتو بوجود آید و دوطرف بتوانند خصومت خود را کاهش دهند. این حملات موجب شد تا ناتو در مورد افزایش اعضای خود نیز به توافق دست یابد و بتواند اعضای جدیدی از میان کشورهای اروپای مرکزی و شرقی به عضویت درآورد. در همان حال، روابط خود با روسیه را نیز مستحکم کند. در این مقاله

ضمن بررسی تأثیرات حملات یازده سپتامبر بر تغییر گستره ماده پنج اساسنامه سازمان، اثرات آن بر موضوع گسترش ناتو مورد بررسی قرار می‌گیرد.

بقاء و تداوم ناتو پس از جنگ سرد

در طول تاریخ، اتحادهای نظامی (Military Alliance) برای ایجاد تعادل و توازن در برابر قدرتی برتری جو و یا مقابله با تهدید دریافتی ایجاد شده‌اند. این اتحادیه‌ها زمانی که قدرت برتری طلب سقوط کرده و یا احساس خطر از بین رفته است دچار اضمحلال شده‌اند. در حالیکه تأسیس ناتو به منظور مقابله با خطر شوروی بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم رخ داد؛ سقوط اتحاد جماهیر شوروی در اواخر دهه ۸۰ باعث نشد این پیمان نظامی (ناتو) دچار اضمحلال شود. به همین دلیل است که ناتو به عنوان موفق‌ترین اتحادیه نظامی در طول تاریخ شناخته می‌شود. نه تنها ناتو در معرفی خود به عنوان مهم‌ترین عنصر کلیدی در دفاع از غرب در برابر اتحاد جماهیر شوروی موفق بود بلکه یک دهه پس از سقوط شوروی نیز ناتو توانست علت وجودی خود را حفظ و با ایجاد تغییر در کارکردهای خود به حیات خود ادامه دهد.

بقاء ناتو بعد نظری

از بعد تنوریک در شکل‌گیری و ادامه حیات اتحادها، مفهوم تهدید (Threat) نقش کلیدی را ایفاء می‌کند. تهدید را به احساس ناامنی و خطر تعریف کرده‌اند. این احساس خطر و ناامنی می‌تواند از یک منبع مشخص نشأت گرفته باشد. چنین منبعی بطور مستقیم فعالیت‌های خود را علیه گروهی قرار داده که دست به تشکیل اتحاد زده‌اند. شوروی و حمایت این کشور از موج کمونیسم در اروپا را یک منبع مشخص و قابل رؤیت تهدید می‌دانند که منشأ پیدایش ناتو شد. اما این امکان وجود دارد که بدون اینکه بتوان منبعی مشخص را نشان داد گروهی از کشورها از تحولات بالقوه در نظام بین‌الملل نوعی احساس خطر و ناامنی داشته باشند. به گفته استفان والت تهدید ممکن است مستقیم نباشد (Walt, 1997: 935). خطرهایی که درک شده اما نامشخص‌اند؛ مانند ترس از بی‌ثباتی و ناامنی می‌تواند یک عامل متحد‌کننده باشد. از این منظر با پایان جنگ سرد و محو تهدیداتی که ناتو برای مهار آن ایجاد شده بود این سازمان تنها دو انتخاب را پیش روی خود داشت: ناتو زائیده‌الگوی توزیع قدرت دوقطبی بود و لذا در محیط جدید نظام بین‌الملل باید براساس منطق اتحادها همانند همزاد خود یعنی پیمان ورشو منحل می‌شد و یا اینکه خود را با شرایط جدید نظام بین‌الملل و الگوی توزیع قدرت جدید آن وفق می‌داد و ادامه حیات پیدا می‌کرد. اسنایدر نویسنده کتاب "سیاست اتحادها" بر این اعتقاد است که اتحادها در ماهیت و کارویژه خود متأثر از نظام بین‌الملل هستند.

در این بخش دو رهیافت نو واقع گرایی و نهادگرایی نولیبرال که هر دو رهیافت‌های کلان و سیستمی هستند و بر این اعتقادند که اتحادها محصول تجزیه و تحلیل و فعل و انفعالات سیستمی هستند؛ در خصوص بقای ناتو مورد بررسی قرار می‌گیرند. این دو مکتب اشتراکات و اختلافاتی بایکدیگر دارند. نوواقع‌گرایان معتقدند که دولت‌ها با یکدیگر اختلاف نظر دارند و شرایط بین‌المللی همکاری آنها را دشوار می‌سازد. در حالیکه نهاد گرایی نولیبرال بر این نظر است که نهادهای بین‌المللی تنها بازتاب منافع موقتی دولت‌ها نیستند؛ بلکه موجب ایجاد رویه‌های رفتاری جدید در آنها می‌شوند.

نواقع گرایی

نواقع گرایی را می‌توان محصول تلاش برخی از معتقدان به مکتب واقع گرایی دانست که کوشیده‌اند نارسائی‌های تئوریک این مکتب را رفع و آن را با تحولات جدید نظام بین‌الملل منطبق کنند. طبیعی است نواقع گرایی مفروضه‌های بنیادین واقع گرایی مانند دولت محوری (State centrism)، نظام بین‌الملل، آنارشیک بودن آن و عقلانی بودن دولت‌ها یعنی تلاش برای کسب منافع و قدرت بیشتر را پایه تحلیل خود از رفتار دولت قرار می‌دهند (دهقانی فیروز آبادی، ۱۳۸۲: ۶۹-۶۶). مهم‌ترین وجه تمایز نواقع گرایی و واقع گرایی را می‌توان در اعتقاد بر این اصل از سوی نواقع گرایی دانست که رفتار بازیگران را سیستم بین‌المللی و ساختار آن تعیین می‌کند. به عبارت دیگر، رفتاری که دولت‌ها از خود بروز می‌دهند نه ریشه در سرشت انسان دارد و نه تحت تأثیر خصلت دولت‌ها قرار می‌گیرد؛ بلکه متأثر از تحولات نظام بین‌الملل است (Brown, 2009: 257). در واقع کانون تحلیل نواقع گرایی را سیستم بین‌المللی تشکیل می‌دهد. نواقع گرایی بر این باور است که نظام بین‌المللی آنارشیک است و در چنین شرایطی دولت‌ها همواره احساس خطر و ناامنی می‌کنند. برای رفع این نگرانی یا به افزایش توانائی‌های داخلی خود در ابعاد اقتصادی، نظامی و سیاسی مبادرت می‌کنند و یا در تلاش برای صف‌آرایی در سطح نظام بین‌الملل قرار می‌گیرند و دست به تشکیل اتحادیه‌ها می‌زنند (سیف زاده، ۱۳۷۹: ۳۵). نواقع‌گرایی بدون تردید این نظریه واقع‌گرایان را نمی‌پذیرند که ناتو محصول نظام توزیع قدرت دوقطبی است و با تحول در این الگو سرنوشتی به غیر از انحلال نخواهد داشت. نواقع‌گرایان ناتو را بازتاب منافع اعضای آن می‌دانند ولی ماهیت و رفتار آن را محصول تحولات سیستمی می‌دانند (Tange, 2010: 21). با تحول در نظام بین‌الملل این امکان برای ناتو فراهم شده است که در محیط جدید خود را با شرایط منطبق کند. آنان در این ارتباط بر این اعتقاد هستند که با محور دشمن مشترک ناتو، از یک سو تلاش‌های ملی اعضا افزایش و از سوی دیگر تلاش‌های آنها برای هماهنگ‌سازی سیاست‌های دفاعی، راهبردهای

نظامی و برنامه های واحد اعضاء این نهاد امنیتی کاهش خواهد یافت. اعضاء به ابتکارات مستقل برای مسائل سیاست خارجی خود اهمیت بیشتر قائل می شوند؛ چانه زنی در درون اتحادیه برای کسب سود نسبی بیشتر افزایش می یابد؛ همگرایی (Integration) نظامی میان آنها کاهش می یابد؛ اعتماد میان اعضاء و همچنین پایبندی آنها برای عمل به تعهدات خود کاهش می یابد و با ادامه این روند ناتو در نهایت منحل خواهد شد (مجاوری فرد، ۱۳۷۶: ۲۵). با وجود این، هر چند نواقعگرایان ابتدا بر انحلال سازمان ناتو پس از جنگ سرد تأکید می کردند، تحولات پس از آن و تعریف تهدیدات جدید در نظام بین المللی سبب بقاء ناتو شد. به عبارت دیگر، از منظر نو واقعگرایی وجود خطرات جدید مانند گسترش سلاح های کشتار جمعی و یا عملیات های وحشت افکنانه، دشمنانی جدید را برای ناتو تعریف کرد و سبب ادامه حیات این سازمان شد. بدین ترتیب، تغییر در ماهیت نظام بین الملل دو قطبی اثری در تعریف دشمن برای این سازمان نداشته است.

نهادگرایی نولیبرال

از جمله مکاتب دهه های اخیر روابط بین الملل که می توان رشد آن را همزمان با رشد فزاینده نقش سازمان ها، نهادها و رژیم های بین المللی دانست؛ نظریه نهادگرایی نولیبرال است که می کوشد به تبیین و توضیح سازمان ها و نهاد های بین المللی و کارکرد آنها در دوره جدید بپردازد. این مکتب از گروه مکاتب لیبرال است که در کنار این فرض که دولت ها را مهم ترین بازیگر روابط بین الملل می داند؛ برای نهادهای بین المللی نیز نقشی تعیین کننده قائل هستند و آنها را بازتاب منافع موقتی دولت ها نمی دانند؛ بلکه به آنها به عنوان عواملی در ایجاد رویه در رفتار دولت ها نگاه می کنند. این مکتب رویکردی کارکردی به رژیم های بین المللی دارد و تلاش می کند تأسیس و رشد نهادها را با توجه به کارکردهای آنها در نظام بین الملل توضیح دهد. نهادگرایی نولیبرال نهادهای بین المللی را پدیده های سیاسی می داند که اهداف و منافع بازیگران را تأمین می کند. آنها را مصادیق روشی از توافقات سودمند بین کشورها می دانند که دارای حاکمیت هستند و با کاهش بی اعتمادی و شک و تردید و یا ارائه اطلاعات به کشورهای عضو، تثبیت انتظارات متقابل از طریق ایجاد استانداردهای مشترک و نظارت برانجام تعهدات بین المللی، همکاری را در سطح نظام بین الملل تسهیل می کنند (Miller, 2010: 234).

یکی از مفروضات محوری نهادگرایی نولیبرال آن است که نهادهای فراملی در سیاست بین الملل نقشی مؤثر دارند. به این ترتیب که این سازمان ها باعث ارتقای همکاری بین کشورها از طریق رفع مشکلات، اقدام دسته جمعی و کاهش هزینه های دادوستد می شوند.

براساس این دیدگاه تحت شرایط مختلف کشورها منافعشان را به گونه‌های مختلفی تعریف می‌کنند و برای پیگیری این منافع دست به تشکیل سازمان‌ها و نهادهایی میان خود می‌زنند (دوئرتی و فالتزگراف، ۱۳۸۴: ۶۲۱). مهم‌ترین پیش‌فرض این مکتب را می‌توان شامل موارد زیر دانست:

نظام بین‌الملل مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده رفتار کشورهاست. نظام بین‌الملل آنارشیستیک است. کشورها مهم‌ترین بازیگران نظام بین‌الملل و موجودیت‌هایی عاقل هستند، یعنی برای اقدام به عملی، سود و زیان ناشی از آن را ارزیابی و بر اساس نتایج بدست آمده از نسبت سود و زیان اقدام می‌کنند. در نهایت اینکه نهادهای بین‌المللی دارای هویت مستقل هستند و پدیده‌های درجه دوم محسوب نمی‌شوند. نهادهای بین‌المللی تنها بازتاب صرف و بی‌چون و چرای توزیع قدرت بین‌المللی و منافع کشورها نیستند که با ایجاد تغییرات در توانایی‌های ملی و منافع ملی کشورهای شرکت‌کننده تغییر کنند. نهادگرایان نولیبرال معتقدند که نهاد‌های بین‌المللی پس از شکل‌گیری خود در موارد بسیار بیش از آنکه همکاری‌های بین‌المللی را تسهیل می‌کنند، روی رفتارهای دولت‌های تشکیل‌دهنده خود تأثیر می‌گذارند. آنها منابع قدرت دولت‌ها را تغییر می‌دهند؛ بر منافع ملی کشورها تأثیر خواهند گذاشت که این تأثیر از طریق کاهش هزینه‌های همکاری و تغییر در محاسبات مربوط به منافع ملی صورت می‌گیرد. آنها به کشورها این فرصت را می‌دهند که به اقداماتی دست بزنند که پیش از مشارکت در نهادهای بین‌المللی قادر به انجام آن نبودند (Rosecrance, 1976: 448).

ناتو در نگاه نهادگرایان نولیبرال نهادی است که ضمن افزایش همکاری میان اعضا، هزینه‌های همکاری میان آنها را کاهش می‌دهد. آنها معتقدند فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به عنوان محوری‌ترین تهدیدی که موجب شکل‌گیری ناتو شد برای انحلال این پیمان شرط کافی نیست. هرچند که ممکن است شرط لازم باشد. ناتو هزینه‌های دفاعی و نظامی اعضا در دفاع از امنیت خود را در مقابل تهدیدات جدید کاهش می‌دهد. لذا همین عامل انگیزه لازم برای تداوم ناتو را در آنها ایجاد می‌کند. علاوه بر این، آنها باید انگیزه‌هایی جدید برای بقای ناتو ایجاد کنند. نظریه‌پردازان نهادگرایی نولیبرال بر این اعتقادند که اعضا ناتو زمانی اتحاد را ترک می‌کنند و از همکاری با یکدیگر در چارچوب آن خودداری می‌کنند که منافع آنها در پیگیری سیاست‌ها و برنامه‌های مستقل باشد. در عین حال، آمار نشان می‌دهد اعضای ناتو از اواخر سال‌های دهه ۸۰ و بویژه در طول دهه ۹۰ بودجه دفاعی خود را کاهش داده‌اند. البته این مکتب انحلال ناتو را کاملاً منتفی نمی‌داند؛ ولی تحقق آن را فرایندی تدریجی و درازمدت ارزیابی می‌کند (محاوری فرد، پیشین: ۳۵).

نهادگرایی نولیبرال برای بقای ناتو دلایلی چند را ارائه می کند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

ناتو نشان داده است نهادی پویا و در حال رشد است و در نتیجه آمادگی و توانایی انطباق با شرایط جدید را دارد. ناتو در طول چهار دهه از فعالیت خود در دوره جنگ سرد نهادی موفق بوده که کاملاً به اهداف مورد نظر رسیده است. نهادهای موفق نیز به حال خود رها نمی شوند و اعضاء می کوشند تا زمانی که این وضعیت ادامه دارد نهاد مورد نظر را حفظ کنند. ناتو تنها چارچوب نهادمند در عرصه روابط فرا آتلانتیک است. اعضای آن تمایل دارند در امور مختلف و متنوع ولی در چارچوب ناتو با یکدیگر همکاری داشته باشند و یکی از مهم ترین عوامل بقای ناتو را می توان قدرت انطباق این نهاد امنیتی با محیط جدید بین المللی دانست که تغییر و تحولات در دهه ۹۰ مؤید این موضوع است.

تغییر روابط فراآتلانتیک

قبل از حادثه یازده سپتامبر، تردیدهای بسیار در مورد آینده ناتو وجود داشت. با پایان جنگ سرد بسیاری از مأموریت های ناتو در بالکان پایان یافته و اتحادیه اروپا نیز روند همگرایی خود را تسریع کرده بود. به همین دلیل، بسیاری از تحلیل گران نگران این موضوع بودند که آیا اتحادیه های نظامی بویژه ناتو می تواند ادامه حیات دهد (Haadler, 2007: 53-67). در ابتدا صحبت از وجود شکاف ارزشی فراآتلانتیک بود که در مسائلی مانند مجازات اعدام، محیط زیست، سقط جنین، مذهب و دیگر مسائل خود را نشان داد. این امر بویژه زمانی نمودار شد که جرج بوش توانست در مبارزات انتخاباتی با اختلافی اندک الگور را شکست دهد که بیشتر متمایل به اروپا بود (Moisi, 2006: 149-53). عامل دیگر تکروی های آمریکا در نظام بین الملل بود که می توان از نمونه های آن به رد کردن بسیاری از پیمان های بین المللی مانند پروتکل کیوتو، پیمان موشک های ضد بالستیک و دادگاه کیفری بین المللی اشاره کرد. نتیجه این که تنها ابرقدرت جهان احساس می کرد که در مسائل مهم نیازی به انجام مذاکره و گفتگو با متحدین خود ندارد (Wallace, 2004: 16-34).

حملات وحشت افکنانه به واشنگتن و نیویورک و انسجام فراآتلانتیک که این حملات ایجاد کرد؛ باعث شد که اختلافها تا حدود زیاد فراموش یا حداقل به کنار گذاشته شود. در واقع، کشورهای اروپایی با یادآوری ارزش های مشترک خود با آمریکا (حداقل نسبت به دیگر مناطق جهان) و همچنین آمریکا با یادآوری این موضوع که در مسائل بسیار مهم بین الملل نیاز به متحدین خود دارد؛ این افسانه را از بین برد که روابط نزدیک میان آمریکا و اتحادیه اروپا نه ضروری و نه ممکن است. از سوی دیگر، باید این نکته را نیز در نظر گرفت که اقدامات

یکجانبه آمریکا پس از حملات یازده سپتامبر و بویژه در زمان حمله به عراق بر خلاف رویه و سنت حقوقی این کشور بود. از نظر جان ایکنبری، سنت حقوقی و نهادی در داخل آمریکا به نفع چندجانبه گرایی است (Ikenbery, 2003: 534). برداشت آمریکاییان از نظم سیاسی داخلی خود و ارزشی که افراد آن برای اصول و قواعد دارند؛ واجد پیامدهایی در فهم آنها از سیاست بین الملل است. این فهم مانع از یکجانبه گرایی این کشور می شود. در حقیقت، اختلافات میان اتحادیه اروپا و آمریکا بیشتر در مسائلی مانند محیط زیست، سقط جنین و ... بود و این مسائل باعث نمی شد که آنها دیدگاه‌های مشترک راهبردی خود را فراموش کنند (Voight, 2007: 3-10). حمایت و همدردی کشورهای اروپایی با آمریکا در عرصه حملات وحشت افکنانه با اعلام حمایت صریح رهبران این کشورها از آمریکا بسیار مؤثر و کارآمد بود (Blinkin, 2005: 35). در بریتانیا، تونی بلر نخست وزیر، فوراً فرصت را غنیمت شمرد و اعلام کرد هیچ اختلاف و فاصله‌ای بین این کشور و آمریکا وجود ندارد. به همین دلیل آماده همراه شدن با این دولت در جنگ علیه وحشت افکنی است (Ried, 2003: 45). در آلمان نیز گرهارد شرودر صدراعظم این کشور، انسجام و همبستگی خود را با آمریکا اعلام کرد و اظهار داشت که فصلی جدید در سیاست خارجی آلمان آغاز شده است که می تواند به معنای پایان الگوهای بعد از جنگ سرد در عرصه اجتناب از اقدامات و خطرات عملیات نظامی باشد (Finn, 2001: 5). در فرانسه روزنامه لوموند که چندان گرایش‌های فراآتلانتیک ندارد، نوشت ما همگی آمریکایی هستیم و حتی شروع به انتشار مقالاتی به زبان انگلیسی کرد. ژاک شیراک، رئیس جمهوری نخستین مقام رسمی اروپایی بود که از واشنگتن و نیویورک دیدن کرد و حمایت کامل خود را از آمریکا در مبارزه با تروریسم و همچنین آمادگی برای ارسال نیرو اعلام کرد. در ضمن باید اشاره کرد که در همین زمان اروپا مخالفت‌هایی با برخی سیاست‌های آمریکایی داشته است. در مقالاتی از سیاست‌های آمریکا انتقاد شد که منجر به چنین وقایعی شده است. در اوایل اکتبر، تظاهراتی علیه سیاست‌های آمریکا در برلین، لندن و دیگر پایتخت‌های اروپا انجام شد. با وجود این نه تنها مقامات و رهبران اروپا بلکه افکار عمومی این کشورها نیز حمایت خود را در استفاده آمریکا از نیروی نظامی علیه تروریست‌ها اعلام کردند. طبق نظر سنجی که چند هفته پس از حملات تروریستی انجام شد ۷۳٪ فرانسویان، ۶۶٪ ایتالیاییها، ۵۸٪ اسپانیایی ها و ۵۳٪ آلمانی ها نه تنها از سیاست‌های آمریکا در عرصه مبارزه با تروریسم حمایت کردند؛ بلکه بر لزوم مشارکت کشورهای مطبوعشان در این عملیات نیز تأکید کردند (Erlanger, 2007: 21). حتی چند هفته پس از انجام عملیات نظامی، این حمایت عمومی نه تنها باقی ماند بلکه در برخی موارد افزایش نیز یافت. در آلمان در اواسط

اکتبر ۲۰۰۱، ۶۵٪ از کسانی که مورد سؤال قرار گرفته بودند از سیاست های گرهارد شرودر در باره اعزام نیرو به افغانستان حمایت کردند.

معنای جدید برای ماده پنج ناتو

ناتو ۵۲ سال پس از تأسیس، مجبور شده بود تعهد اصلی خود در باره ماده پنج را به طور روشن تعریف کند. ماده پنج این پیمان اعلام می کند که حمله به یک کشور عضو به معنای حمله به همه این کشورها محسوب می شود. اما هیچ یک از نویسندگان ماده پنج این موضوع را در نظر نداشتند که این حمله می تواند از سوی گروه های تروریستی به جای یک دولت انجام شود و اینکه قربانی این حملات می تواند ایالات متحده آمریکا باشد. ماده پنج تنها در طول جنگ خلیج فارس در ۱۹۹۰ م. یعنی زمانی مورد بحث قرار گرفت که کشورهای اروپایی به این مسئله پرداختند که آیا در صورت نقض حریم هوایی ترکیه که یکی از اعضای ناتو است، این اتحادیه می تواند در جنگ دخالت کند یا خیر؟ اما این پرسش هیچگاه به طور رسمی پاسخی را بدست نیاورد؛ چراکه در طول این جنگ حمله ای به ترکیه صورت نگرفت. با وجود این، این اتفاق نظر همچنان ادامه یافت که توافق در مورد دفاع دسته جمعی باید ادامه پیدا کند.

زمانی که معاهده واشنگتن کشورهای عضو این اتحادیه را متعهد می کرد که حمله به یک عضو را به منزله حمله به همه اعضا به شمار آورند؛ این ماده کشورهای عضو را تنها متعهد ساخت که استفاده از نیروی نظامی را برای حفظ و یا بازگرداندن صلح در منطقه آتلانتیک شمالی به کار گیرند. این شرط از سوی ایالات متحده آمریکا مورد تأکید قرار گرفت؛ زیرا خواهان بوجود آوردن نوعی انعطاف پذیری در سیاست های دفاعی خود در اروپا بود. با وجود اینکه در این ماده تأکید شده بود؛ هرگونه عملیات نظامی ناتو باید تحت کنترل و نظارت فرماندهی عالی اتحادیه اروپا انجام شود؛ اما هیچگونه الزام قانونی برای آن وجود نداشت. واکنش ناتو به حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر باعث از بین رفتن بسیاری از این ابهامات و عدم اطمینان ها شد. در ۱۲ سپتامبر، جرج رابرتسون دبیر کل ناتو اظهار داشت شرط دفاع دسته جمعی را می توان در مورد حملات تروریستی به آمریکا نیز اعمال کرد. اگر مشخص شود که این حملات از بیرون علیه ایالات متحده آمریکا طراحی شده است؛ اتحادیه اعلام می کند که این حملات را طبق ماده پنج به عنوان مصداقی از دفاع دسته جمعی به حساب می آورد (Bilkin and Gordan, 2005:67). بدین ترتیب، ناتو از ماده پنج خود در مورد لزوم دفاع دسته جمعی اعضا در مقابل تهدیدات خارجی، برای مقابله با گروه های وحشت افکن استفاده کرد.

سؤال در مورد اینکه آیا پاسخ دفاع جمعی ناتو باید تحت کنترل و نظارت شورای آتلانتیک شمالی انجام شود یا خیر اندک زمانی پس از این حملات پاسخ داده شد.

بعد از انجام این حملات در عین حال که ایالات متحده آمریکا از اقدامات و واکنش‌های اعضای ناتو در محکوم کردن این حملات قدردانی کرد؛ نشان داد قصد دارد در حملات نهایی نظامی ناتو را از این عملیات خارج سازد. در واقع، مقامات بلندپایه آمریکا مانند پل ولفویتز نماینده وزارت دفاع آمریکا این مسئله را روشن کردند که آمریکا نه تنها علاقه مند به استفاده از ساختارهای ناتو (مانند شورای آتلانتیک شمالی و یا فرماندهی اتحادیه اروپایی) نیست بلکه این کشور قصد ندارد در انجام عملیات خود به نیروهای اروپایی یا دیگر کشورها تکیه کند. سناتور دیگر آمریکایی اعلام کرد که این کشور نیازی به حمایت و همکاری سایر کشورها برای مقابله با نیروهای وحشت افکن ندارد. این تفسیر مورد پذیرش بسیاری از اعضای حزب جمهوری خواه قرار گرفت؛ زیرا آنان نیز بر این باور بودند که رهبری آمریکا در اتحادیه باید حفظ شده و تحکیم یابد و حمایت کشور های اروپایی نیز تنها در سطح سیاسی امری لازم است؛ اما چندان برجستگی و ضرورتی ندارد. این موضوع را بسیاری از آمریکائیان با توجه به تجربه کوزوو پذیرفتند. در حالیکه بسیاری در اروپا حملات هوایی علیه کوزوو را تحت کنترل آمریکا و ژنرالهای این کشور می دانستند اما آمریکائیان بویژه افسران نظامی آنها دخالت‌های اروپائیان بویژه سیاستمداران و حقوق دانان آنها در مسائل امنیتی را نامناسب می دانستند (Ibid: 68).

اما در این زمان، دولت بوش موقعیتی متفاوت نسبت به رویدادهای گذشته داشت. در این برهه برخلاف منازعات پیشین مانند جنگ خلیج فارس، بوسنی و کوزوو، در جنگ علیه افغانستان آمریکا به طور عملی با موقعیتی مواجه شد که در آن کشورهای عضو ناتو به دلایل سیاسی آماده بودند نیرو و تجهیزات بیشتر از خود پنتاگون ارسال کنند. به عبارت دیگر تمایل این کشورها برای یاری رساندن به آمریکا بیش از دوره های گذشته مشاهده می شد (Graham, 2007: 43). آمریکائیان نیز در اقدام علیه افغانستان به دنبال استفاده از نیروهای ناتو نبود اما به هر حال نیازمند استفاده و توسل به ماده پنج سازمان به صورت نمادین (Symbolic) بودند. به همین دلیل، مقامات آمریکایی در اوایل اکتبر به اعضای متحد خود اعلام کردند که از کشورهای عضو این سازمان هشت در خواست دارند که باید به صورت فردی و جمعی برای حمایت از این کشور انجام گیرد. ۴ اکتبر پس از آنکه مقامات آمریکایی با ارائه مدارک و دلایلی اعلام کردند که این حملات از بیرون طراحی شده است؛ اعضای ناتو با درخواست‌های آمریکا موافقت کردند (Ibid: 53). این درخواستها عبارت بودند از:

۱. بالا بردن سطح ارتباطات اطلاعاتی و جاسوسی به صورت دوجانبه و یا همراه ناتو؛

۲. دادن فضای هوایی آزاد به آمریکا و دیگر هواپیماهای اعضای ناتو؛
۳. کمک به اعضای ناتو و دیگر دولت‌ها در موضوعاتی که مربوط به تروریسم می‌شود؛
۴. اقداماتی به منظور فراهم کردن و بالا بردن تسهیلات امنیتی بیشتر برای آمریکا در اروپا؛
۵. حمایت از دارایی‌های ویژه اعضای اتحادیه در قلمرو ناتو و دیگر مناطق که ممکن است برای مبارزه علیه تروریسم مورد نیاز باشد؛
۶. اجازه به ایالات متحده آمریکا و دیگر اعضای ناتو برای وارد شدن و فرود هواپیماها؛
۷. اعزام نیروی دریایی به مدیترانه شرقی؛
۸. اعزام نیروی هوایی ناتو و سیستم‌های کنترل به فضای هوایی آمریکا به طوری که آمریکا بتواند از آنها استفاده کند.

هرچند این موارد بسیار فراتر از توانایی‌های فرماندهی عالی اروپایی بود؛ اما تحت کنترل و نظارت شورای آتلانتیک شمالی انجام شد و نشان دهنده میزان اشتراکات سیاسی و به هم پیوستگی عملی نیروهای کشورهای عضو بود. با وجود این، این احتمال نیز وجود داشت که عده‌ای از این معنای جدید ماده پنج به این دلیل اظهار تأسف کنند که مربوط به موضوع وحشت افکنی می‌شود و هم به این دلیل که مبارزه با آن خارج از ناتو را نیز در بر می‌گیرد (New York Times, 2005: 12). این درست است که ناتو چارچوبی را ایجاد کرد که در آن برخی از متحدین می‌توانند در مبارزه علیه وحشت افکنی از آن بهره‌برداری کنند (با گسترش معنای ماده پنج پیمان)؛ اما از سوی دیگر این واقعیت را برای اعضای این اتحادیه روشن ساخت که می‌توانند با دست زدن به اقداماتی پیشگیرانه از روی دادن حوادثی مانند یازده سپتامبر جلوگیری کنند که تا پیش از این سابقه نداشت. به عبارت دیگر، لزوم تفسیر موسع‌تر از ماده پنج ناتو این امکان را برای اعضای این سازمان بوجود می‌آورد که با گنجاندن مواردی جدید از تهدیدات بتوانند دست به اقداماتی حتی پیش‌دستانه بزنند. تا پیش از این، ناتو لزوم دفاع دسته‌جمعی را تنها در مقابله با سیاست‌های کشورهای خاصی تفسیر می‌کرد؛ اما با انجام این عملیات گستره این سیاست به گروه‌های وحشت افکن نیز رسید.

در مجموع باید گفت که حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر و متعاقب آن حمله آمریکا به افغانستان باعث شد تا اعضای این پیمان تفسیری جدید از ماده پنج ارائه دهند. تفسیر جدید در برگیرنده این موضوع بود که از این پس ناتو دیگر منتظر حمله و سپس واکنش نشان دادن نمی‌نشیند. بلکه می‌تواند دست به انجام عملیات علیه گروه‌هایی بزند که ظن آن وجود دارد که خواهان طراحی و انجام عملیاتی علیه اعضای ناتو هستند. به علاوه این تفسیر پذیرفته شد که حملات گروه‌های وحشت افکن را باید هم طراز عملیات نظامی یک کشور دانست. تا پیش از این ناتو تنها جنبه تدافعی داشت؛ باید تهدیدی انجام شود تا این سازمان در مقابل با آن

دست به اقدام بزنند. با انجام عملیات یازده سپتامبر این امکان برای ناتو ایجاد شد که از ماده پنج خود تفسیری هجومی (Offensive) ارائه کند. از این پس، ناتو می تواند پیش از وقوع حملات به اعضای این سازمان دست به اقدام بزنند. این تفسیری جدید از ماهیت دفاع دسته جمعی را نشان می داد که تا پیش از این سابقه نداشت.

ناتو و مبارزه علیه وحشت افکنی/تروریسم

حتی پس از اینکه اعضای ناتو اعلام کردند در مبارزه علیه وحشت افکنی منسجم هستند؛ رهبران اروپا این نکته را روشن کردند که تعهدات آنان در ناتو حتی پس از تفسیر معنای ماده پنج به معنای دادن چک سفید امضاء به آمریکا نیست. آنان بر این باور بودند که چگونگی ادامه کار باید تحت کنترل سازمان ناتو باشد و انتظار داشتند در مبارزه علیه وحشت افکنی به عنوان مقامات عالی رتبه طرف مشورت قرار گیرند (Dempsey, 2006:23). در عین حال، بین کشورهای اروپایی در این مورد اختلاف نظرهای بسیار وجود داشت؛ بویژه میان انگلستان و سایر کشورها، اما پنج کشور اصلی اتحادیه اروپا بر این باور بودند که باید در روند مبارزه علیه وحشت افکنی دیدگاههای آنها مورد توجه قرار گیرد. کشورهای اروپایی بر این باور بودند که واکنش به حملات وحشت افکنی یازده سپتامبر نباید به صورت نظامی باشد. همانطور که وزیر خارجه وقت فرانسه اعلام کرد: «هرگونه واکنشی نباید تنها جنبه تنبیهی داشته باشد بلکه باید دارای جنبه بازدارندگی نیز باشد». برای مبارزه علیه وحشت افکنی باید علیه ریشه ها و منابع اصلی آن مبارزه کرد. باید به ایدئولوژی ها و موقعیت های بحرانی توجه کرد که باعث بوجود آمدن حملات وحشت افکنانه می شوند (Erlanger, 2007: 25). لذا رهبران این کشورها در حالیکه بر نیاز به واکنش نظامی با یکدیگر توافق داشتند بر این باور بودند که پاسخ ابتدایی باید شامل اقدامات دیپلماتی، حقوقی و همکاری های اطلاعاتی باشد. افکار عمومی اروپا نیز به نظر می رسید که از این دیدگاه حمایت می کرد. طبق نظرسنجی که چند روز پس از حملات نظامی علیه القاعده انجام شد ۸۶٪ مردم اسپانیا، ۷۷٪ مردم آلمان، ۷۵٪ مردم انگلستان و ۶۷٪ فرانسویان و ۷۱٪ مردم ایتالیا بر این باور بودند که مبارزه با وحشت افکنی در ابتدا باید از راه های غیرنظامی صورت گیرد (Gallup poll, 2006:18). به همین دلیل نیز رهبران اروپا در موضع گیری خود علیه وحشت افکنی آن را تحت عنوان مبارزه علیه وحشت افکنی نام بردند نه «جنگ علیه وحشت افکنی».

هرچند اروپاییان اقدام نظامی علیه وحشت افکنان را پذیرفتند اما بر این باور بودند که این حملات باید محدود به کشور افغانستان و همچنین به صورت ویژه مقر پایگاه های وحشت افکنان باشد. این موضع را می توان در گفته های ژاک شیراک در دیدار خود از

واشننگتن مشاهده کرد. وی در این دیدار تأکید کرد که حملات نظامی باید هرچه محدودتر و دقیق تر باشد. در حالیکه برخی از مقامات آمریکایی حتی قبل از حملات یازده سپتامبر بر ضرورت تغییر رژیم در کشور عراق تأکید می کردند. نمایندگان پارلمان اتحادیه اروپا به آمریکا هشدار دادند که هرگونه حمله نظامی علیه عراق ممکن است اثراتی بسیار مخرب بر انسجام روابط اتحادیه اروپا با این کشور داشته باشد (Young, 2007:12). حتی نخست وزیر انگلستان تونی بلر که در اقدام نظامی علیه افغانستان و همچنین عراق با آمریکا همراهی کرد قبل از حمله به عراق اعلام کرد که برای حمله به این کشور باید دلایل روشن وجود داشته باشد. اروپاییان همچنین بر این باور بودند که در مبارزه علیه وحشت افکنی باید متوجه این واقعیت بود که در دام شیطانی قرار نگیرند که وحشت افکنان تحت عنوان برخورد تمدنها (Clash of Civilizations) به دنبال آن هستند. بیش از ۱۵ میلیون مسلمان در کشورهای اروپایی ساکن هستند که همگی تجارب تلخی از افراط گرایی اسلامی داشته و به همین دلیل رهبران اروپایی مانند گرهارد شرودر صدر اعظم آلمان در سخنرانی خود در مجلس آلمان اعلام کرد که مبارزه با وحشت افکنی به معنای جنگ علیه اسلام نیست (Vincour, 2006: 15). همچنین اروپاییان بعد از اینکه جرج بوش در نخستین واکنش خود در برابر حملات تروریستی یازده سپتامبر از آن به عنوان جنگی صلیبی یاد کرد؛ ابراز نگرانی شدید کردند هرچند جرج بوش در دیدار خود از مسلمانان این کشور در ۲۰ سپتامبر از این موضع عقب نشینی کرد. همچنین طبق نظرسنجی هایی که در کشورهای اروپایی انجام شد بسیاری از آنها تأکید کردند که اقدامات نظامی باید تنها علیه مناطق و نیروهای نظامی صورت گیرد و افراد غیر نظامی نباید قربانی شوند.

بسیاری از اروپاییان بر این باور بودند که واکنش نظامی علیه اقدامات وحشت افکنی برای آنکه جنبه قانونی و مشروع داشته باشد باید تحت کنترل سازمان ملل و شورای امنیت این سازمان قرار گیرد. فرانسه بر این باور بود که پس از انجام حملات تروریستی یازده سپتامبر شورای امنیت باید تشکیل جلسه دهد و با صدور قطعنامه ای وحشت افکنی را به عنوان خطری برای صلح و ثبات معرفی کرده و اقدامات نظامی علیه آن را طبق فصل هفتم منشور سازمان ملل مجاز بداند. همچنین در نشست اتحادیه اروپا بر این موضوع تأکید شد که مبارزه علیه وحشت افکنی باید در چارچوب اتحادیه ای وسیع تر و تحت نظارت شورای امنیت انجام شود. چند هفته بعد در سند راهبردی که در بریتانیا منتشر شد بر این نکته تأکید داشت که اگر بریتانیا قصد استفاده از نیروی نظامی را دارد استفاده از این نیرو باید منطبق با حقوق بین الملل و حق قانونی دفاع از خود باشد (Young, Op.Cit: 23). این موضوع چندان در بحث های اتحادیه اروپا تازگی نداشت چراکه این کشورها در خلال جنگ کوزوو و همچنین

در تدوین مفهوم استراتژیک نوین برای ناتو در ۱۹۹۹ به این نکته اشاره کرده بودند که سازمان ملل بویژه شورای امنیت مشروع ترین نهاد برای اتخاذ تصمیم در سطح بین المللی است و به همین دلیل نیز در این زمان مبارزه علیه وحشت افکنی باید در چارچوب راهبردهای کلی شورای امنیت باشد. در نهایت و شاید از همه مهم تر اروپاییان بر لزوم بازگشت به منظور حل منازعات منطقه ای مانند عراق و مسئله فلسطین بعد از مبارزه علیه وحشت افکنی تأکید می کردند. قبل از حملات وحشت افکنی یازده سپتامبر رهبران اروپایی از وخامت اوضاع صلح در خاورمیانه ابراز نگرانی کرده و از آمریکا خواستند در این مورد بیشتر درگیر شود. بنابراین درحالیکه اروپاییان بر لزوم استفاده از سازوکارهای دیپلماتیک، اقتصادی و نظامی در مبارزه علیه وحشت افکنی تأکید می کردند؛ براین باور بودند که در این مبارزه شناخت ریشه های وحشت افکنی و مبارزه با آنها بیشترین اهمیت را دارد.

با تمام این بحث ها بسیاری از رهبران اروپایی از اقدام اولیه بوش در مبارزه با وحشت افکنی راضی بوده و از آن حمایت کردند. بسیاری نیز ابتدا براین باور بودند که این روند به معنای بازگشت آمریکا به چندجانبه گرایی در سامانه بین المللی است. اما به نظر می رسد کشورهای اروپایی از روندی که پس از این آمریکا در پیش گرفت، رضایت نداشتند. در حقیقت سیاست های بعدی دولت بوش متضمن عرصه هایی فراوان برای اختلاف نظر در میان کشورهای عضو ناتو بود. اروپاییان بیشتر براین موضوع تأکید می کردند که اقدامات نظامی آمریکا باید در چارچوب ماده پنج پیمان آتلانتیک شمالی انجام شود. هرچند که از اقدامات نظامی این کشور علیه افغانستان حمایت شد اما با وجود این، از فراتر رفتن این اقدامات از چارچوب این ماده به شدت انتقاد کردند.

در مجموع به نظر می رسد که حملات تروریستی یازده سپتامبر به صورت موقت باعث ایجاد نزدیکی کشورهای دو سوی اتلانتیک شد؛ اما با ادامه روند سیاست های یکجانبه آمریکا در نظام بین الملل بویژه در جریان حمله به عراق اختلافات این کشورها بایکدیگر باردیگر نمایان شد.

تأثیر حادثه یازده سپتامبر بر گسترش ناتو

تصمیم در خصوص چرایی و چگونگی گسترش ناتو که یکی از مهم ترین مباحث این اتحاد در اواسط و اواخر دهه ۹۰ بود؛ با رخ دادن حملات تروریستی یازده سپتامبر وارد چارچوبی جدید شد. قبل از این حملات نشانه های قوی بسیار وجود داشت مبنی براینکه دولت بوش طرحی از پیش تعیین شده برای گسترش ناتو دارد. با وجود مخالفت های شدید روسیه و همچنین با وجود اختلافات درونی که در خود سازمان در مورد گسترش ناتو وجود

داشت؛ جرج بوش در سخنرانی خود در ۱۵ ژانویه ۲۰۰۱ در ورشو لهستان اعلام کرد همه کشورهای اروپای جدید و دموکراسی های نوپای این قاره از بالتیک تا دریای سیاه باید دارای شانس برابر برای پیوستن به نهادهای اروپایی باشند. به همین دلیل از رهبران ناتو خواست تا در نشست بعدی خود در نوامبر ۲۰۰۲ در پراگ موضوع گسترش ناتو را در دستو کار قرار دهند (Bruni, 2006:23). در همین راستا، رهبران اروپایی ناتو در پاسخ به درخواست های آمریکا اجازه دادند تا طرح دبیر کل ناتو «جرج رابرتسون» در مورد گسترش ناتو در اجلاس پراگ بررسی شود.

با انجام حملات وحشت افکنانه بسیاری از مخالفین گسترش ناتو این بحث را مطرح کردند که گسترش ناتو باید متوقف شود. بویژه اینکه همکاری با روسیه به منظور مبارزه با تروریسم موضوعی بسیار مهم و حیاتی است. اما به نظر می رسد که موضوع گسترش اکنون نسبت به گذشته قوی تر و توجیه پذیرتر باشد. مبارزه ناتو با وحشت افکنی می تواند با عضویت اعضایی که از لحاظ ثبات در سطحی بالا قرار دارند و دارای منافع مشترک با اعضای ناتو هستند در سطحی بالاتر و بهتر انجام شود. از سوی دیگر، هرچند همکاری با روسیه برای مبارزه با وحشت افکنی مهم و حیاتی تلقی می شد؛ اما این باعث شد تا روسیه متوجه این نکته شود که این کشور نیز منافع مشترک با آمریکا و اتحادیه اروپا در عرصه مبارزه با وحشت افکنی دارد. موافقین گسترش ناتو این بحث را مطرح می کردند که این حملات موجب شده است تا روسیه نیز در منافع حاصل از آن دست به بررسی بزند و متوجه این نکته شود که گسترش ناتو به سوی کشورهای بالتیک نمی تواند برای روسیه خطری بزرگ محسوب شود.

واکنش ابتدایی روسیه به گسترش ناتو پس از حملات تروریستی آن طور که پیش بینی می شد؛ خصمانه و با مخالفت شدید صورت نگرفت. ۲۴ ساعت پس از سخنرانی بوش در ورشو، ولادیمیر پوتین رئیس جمهور روسیه در دیدار با بوش در اسلوانی اعلام کرد کشور روسیه قصد دارد روابط خود را با آمریکا گسترش دهد و گسترش ناتو نباید باعث تیره شدن روابط میان روسیه و آمریکا شود (Baker, 2006:57). اما باید به این نکته توجه کرد که در تابستان همان سال ولادیمیر پوتین در سخنرانی خود به نکته ای اشاره کرد که نشان دهنده نگرانی کشورش از گسترش ناتو بود. هرچند به نظر می رسد روسیه گسترش ناتو را امری اجتناب ناپذیر می داند اما پوتین اعلام کرد در صورتی با گسترش ناتو مخالفت نخواهد کرد که ناتو قصد داشته باشد بیشتر به عنوان سازمان سیاسی مطرح باشد نه سازمانی نظامی. با وجود این، همین موضع گیری پوتین با مخالفت بسیاری از روس ها روبرو شد.

با همه این بحث ها هنوز سؤال اصلی این بود که در نشست پراگ در سال ۲۰۰۲ چه کشورهایی برای عضویت باید دعوت شوند و اینکه فرایند الحاق آنها به ناتو چگونه باید

انجام شود. از سوی دیگر با توجه به سیاست های اعلامی ناتو مبنی بر **درهای باز** (Open Doors) این سازمان به روی کشورهایی که شرایط مورد نظر ناتو را برآورده کرده اند؛ برای ناتو بسیار دشوار بود که کشورهای بالتیک را مورد پذیرش قرار دهد که شرایط را نیز فراهم کرده بودند. این کشورها بر این باور بودند که گسترش ناتو برای دربرگیری کشورهای بالتیک نمی تواند خطر و تهدیدی را برای روسیه به دنبال داشته باشد. بلکه برعکس پذیرش این اعضا می تواند نقشی مهم در کمک به حفظ صلح و امنیت در اروپا داشته باشد. از سوی دیگر، ناتو باید روسیه را نیز در نظر داشته باشد. به نظر می رسد با توجه به شرایط جغرافیایی و همچنین میراث تاریخی و فرهنگی، روسیه نمی تواند به عضویت کامل ناتو درآید. خود این کشور نیز چندان تمایلی برای عضویت در ناتو ندارد. اما با توجه به اینکه روسیه بیش از هر چیز نگران امنیت و ثبات در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز است که از آن به عنوان حیات خلوت خود نام می برد؛ بر این باور است که گسترش ناتو نباید موجب به خطر افتادن صلح و ثبات در این منطقه شود. به نظر می رسد حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر باعث شد تا روسیه با توجه به نگرانی های خود از موضوع وحشت افکنی در منطقه به ضرورت همکاری با ناتو برای مبارزه با این پدیده و خارج شدن از فضای جنگ سرد پی ببرد. اما این سؤال هنوز باقی می ماند که با از بین رفتن خطر وحشت افکنی در آسیای مرکزی و قفقاز می توان انتظار همکاری نزدیک میان روسیه و ناتو را داشت و آیا روسیه نسبت به گسترش ناتو به شرق واکنش نشان نخواهد داد؟

در جمع بندی کلی در خصوص تأثیر حملات وحشت افکنی یازده سپتامبر بر موضوع گسترش ناتو باید گفت که این حملات موجب شد تا ناتو متوجه این نکته شود که برای مبارزه علیه این پدیده نیاز به شریکانی در اروپا دارد که از لحاظ اقتصادی و نیروی نظامی بتوانند ناتو را یاری کنند. به همین دلیل نیز برخی به عضویت کشورهای حوزه بالتیک در ناتو به دیده تردید می نگرند و بر این باورند که عضویت این کشورها در ناتو چندان ارتباطی با مبارزه علیه وحشت افکنی ندارد؛ بلکه علت را باید در سیاست های کلی تر ناتو بویژه سیاست های آمریکا جستجو کرد.

نتیجه

به نظر می رسد هرچند حادثه یازده سپتامبر باعث نشد تا این سازمان به تغییر جهت ریشه ای در سیاست های کلی خود دست بزند؛ اما باعث شد به لزوم سرعت بخشیدن به برخی از فرایندهایی پی ببرد که در گذشته باید انجام می شد. این موارد را می توان این گونه بیان کرد:

۱. اعضای ناتو بر این نکته تأکید دوباره کردند که تهدیدات جدید مانند تروریسم بین الملل باید به عنوان یکی از اصلی ترین نگرانی های کشورهای عضو مورد توجه قرار گیرد و برای مبارزه با این پدیده باید طرح های دفاعی مشترک و انسجام سیاسی میان اعضاء گسترش یابد. این موضوع همچنین بیش از این نیز در قالب مفهوم راهبرد نو ناتو در سال ۱۹۹۱ مطرح شد. در این سند بر لزوم مبارزه با تهدیدات و خطراتی مانند گسترش سلاح های کشتار جمعی و همچنین آلوده سازی منابع حیاتی و تروریسم تأکید شده بود. همچنین اعضای ناتو در چارچوب مفهوم استراتژیک نوین خود در ۱۹۹۹ بیان کردند که خطر وحشت افکنی را مهم ترین خطر برای کشورهای عضو قلمداد می کنند. اما تا قبل از حملات تروریستی یازده سپتامبر به نظر می رسید که این کشورها بیشتر در صدد مبارزه با تهدیدات به صورت دوجانبه بوده اند و چندان انسجامی در میان اعضاء برای مبارزه با تهدیدات امنیتی وجود نداشته است. اما بلافاصله پس از حادثه یازده سپتامبر کشورهای عضو ناتو به این نتیجه رسیدند که مبارزه علیه این پدیده جهانی نیازمند انسجام و همکاری بیشتر میان اعضاء و همچنین بازنگری در ماده پنج پیمان آتلانتیک شمالی است.

۲. اعضاء باید توانایی های نظامی خود را برای انجام مأموریت های جدید ارتقاء دهند. در نشست سالیانه ناتو در ۱۹۹۹ اعضاء "طرح توانایی های دفاعی" را تصویب کردند که به موجب آن اعضا باید توانایی های خود را در عرصه اعزام، جابجایی و تأثیرگذاری نیروهای نظامی افزایش دهند. این طرح ۵۸ منطقه را شناسایی کرد و از اعضای سازمان خواست با تمرکز توانایی های خود شکاف های موجود در این مناطق را پر کنند. اما این طرح هیچگاه به صورت عملی اجرا نشد. زیرا این طرح نیز مانند بسیاری دیگر از پروژه ها در سطح مباحث دیوان سالاری به فراموشی سپرده شد. در خود اروپا کشورهای عضو اتحادیه اروپا بر فرایند گسترش توانایی های دفاعی این اتحادیه تأکید کردند. بنابراین، این طرح نیز در سطح سیاسی چندان مورد حمایت قرار نگرفت.

با انجام حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر لزوم تسریع در اجرای طرح های فوق مورد تأکید قرار گرفت و حمایت های سیاسی نیز از این طرح ها افزایش یافت. این حملات باعث شد نه تنها اروپاییان بر این نکته واقف شوند که برای همکاری با آمریکا در مبارزه با تروریسم باید توانایی های خود را افزایش دهند بلکه آنها را متوجه این نکته کرد که باید انسجام بیشتر در چارچوب ناتو داشته باشند. در واقع می توان این مسئله را ناشی از شکاف فناورانه دانست که در میان کشورهای دوسوی آتلانتیک وجود داشت. اروپاییان ابتدا به دلیل عدم مشارکت دادن این کشورها در حمله به افغانستان از آمریکا انتقاد کردند. اما به نظر می رسد این انتقادات با توجه به اختلافات موجود در باره میزان توانایی های نظامی در آینده افزایش یابد.

اعضای ناتو به نیاز و ضرورت توسعه توانایی های خود در مورد مسائل مربوط با تروریسم تأکید کردند. در گذشته برخی از اعضای اروپایی ناتو از گسترش توانایی های این سازمان برای انجام نقش های جهانی یا سیاسی ابراز نگرانی کرده بودند. اما به نظر می رسد با رخ دادن حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر اعضای این اتحادیه متوجه این موضوع شده اند که باید محدودیت های موجود در عرصه مسائلی مانند مهاجرت، جاسوسی و تبادل اطلاعات را کنار بگذارند که اتحادیه اروپا و آمریکا بیش از دیگر کشورها درگیر آن هستند. همچنین اعضای ناتو متوجه این نکته شدند که باید اقدامات بیشتر برای هماهنگ کردن نیروهای نظامی انجام دهند که نقش آنها در مبارزه با تروریسم مهم تلقی می شود. در دوره جنگ سرد این دیدگاه وجود داشت که میزان توانایی های ایالات متحده آمریکا کافی به نظر می رسد برای برخورد با تهدیداتی که متوجه کشورهای اروپایی است. اما با انجام حملات وحشت افکنانه یازده سپتامبر بر نقش هرچه بیشتر برخی از کشورهای اروپایی تأکید شد. این امر باعث شد تا اعضای ناتو برای افزایش توانایی های نظامی برخی از کشورهای کوچک اروپایی با یکدیگر همکاری کنند. در نهایت اینکه حادثه یازده سپتامبر باعث تقویت روابط روسیه و ناتو شد. به نظر می رسد این حوادث موجب شد تا روسیه به ضرورت های همکاری با ناتو برای مبارزه با تروریسم پی ببرد. اما باید متوجه این نکته نیز شد که هرچند این حوادث به طور موقت باعث افزایش همکاری های روسیه با ناتو شد اما به نظر می رسد حضور بلند مدت نیرو های ناتو در منطقه و موضوع گسترش ناتو مورد پذیرش روسیه قرار نگیرد و این کشور مخالفت های خود را با این روند اعلام خواهد کرد.

منابع و مأخذ:

الف. فارسی:

۱. ایکنبری، جی. جان. (۱۳۸۲)، تنها ابرقدرت (هژمونی آمریکا در قرن ۲۱). ترجمه عظیم فضلی پور، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر.
۲. دوئرتی، جیمز و رابرت فالتزگراف. (۱۳۸۴)، نظریه های متعارض در روابط بین الملل. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران: نشر قومس.
۳. دهقانی فیروز آبادی، سید جلال. (۱۳۸۲)، تحول نظریه های منازعه و همکاری در روابط بین الملل. مجله پژوهش حقوق و سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبایی، سال ۵، شماره ۸، بهار و تابستان، صص ۷۳-۱۱۶.
۴. سیف زاده، سید حسین. (۱۳۷۹)، نظریه پردازی در روابط بین الملل: مبانی و قالبهای نظری. چاپ دوم، تهران: انتشارات سمت.
۵. کالاهان، پاتریک. (۱۳۸۶)، منطق سیاست خارجی آمریکا: نظریه های نقش جهانی آمریکا. مترجمین داود غرایاق زندی، محمود یزدان فام و قادر پور آخوندی، تهران: پژوهشگاه مطالعات راهبردی.
۶. کرمی، جهانگیر. (۱۳۸۳)، سیاست خارجی از منظر تکوین گرای اجتماعی. مجله راهبرد، شماره ۳۷، بهار، صص ۱۶۰.

۷. محاورى فرد، رضا. (۱۳۸۴)، «بررسى تطبیقى دیدگاه‌هاى نئو رئالیسم و نهاد گرایی نو لیبرال پیرامون بقای ناتو». رساله ارتقاءمقام به دبیر سومى وزارت خارجه.
۸. مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۳)، «گفتگوی تمدنها از منظر سازه انگاری». مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسى، شماره ۶۳، بهار، صص ۱۶۹-۱۹۰.
۹. —. (۱۳۸۴) تحول در نظریه های روابط بین الملل. تهران: انتشارات سمت.
۱۰. ونت، الکساندر. (۱۳۸۶)، نظریه اجتماعى سیاست بین الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۱. هادیان، ناصر. (۱۳۸۲)، سازه انگاری از روابط بین الملل تا سیاست خارجه. شماره ۴۵، سال ۱۷، صص ۹۲۱.
۱۲. هیل، کریستوفر. (۱۳۸۷)، ماهیت متحول سیاست خارجه. ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگى، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردى.

ب. خارجه:

1. Baker, Peter. (2006), "Putin Offers West Reassurances and Idea on NATO". *Washington Post*, 18 July.
2. Blinken, Antony J., and Philip H. Gordon. (2005), "NATO is Ready to Play a Central Role". *International Herald Tribune*. 18 September, 45-69.
3. —. (2005), "The False Crisis Over the Atlantic", *Foreign Affairs*. No.3, May, 123-138.
4. Brown, Chris. (2009), *Structural Realism, Classical Realism and Human Nature*. *International Relations*, Vol.23, No.2, 257- 270, <http://www.sagepub.com/content/22/4/510>.
5. Bruni, Frank. (2006), "President Urging of NATO to Russia Border". *New York Times*, 16 June, 231-265.
6. Daalder, Ivo H. (2007), *Are the United States and Europe Heading for Divorce?*, *Foreign Affairs*, may, 13-21.
7. Dempsey, Judy. (2006), "EU Doubt Grow Over Switch in NATO Role". *Financial Times*, 19 September.
8. Erlanger, Steven. (2007), "In Europe: Some Say the Attacks Stemmed from American Failing". *New York Times*, 22 September.
9. Finn, Peter. (2001), "Germany Sheds Its Backseat Military Role". 12 October, *International Herald Tribune*, 12 October.
10. Graham, Robert. (2007), "Allies Firm up Military Roles". *Financial Time*, 4 October.
11. Miller, Benjamin. (2010), "Democracy Promotion of Offensive Liberalism Versus Rest IR theory". *Millennium - Journal of International Studies*, Vo. 13, No. 3, 561-591.
12. Moisi, Dominique. (2006), "The Real Crisis Over the Atlantic". *Foreign Affair*, Vol. 80, No. 4 (July/August), 32-58.
13. Ride, T.R. (2003), *Blair Embraces a New Role as a Chief of War on Terror*. 9 October, *Washington Post*.
14. Rosecrance, Richard. (1976), *The Political Socialization of Nations*. *International Studies Quarterly*, vol.20, No.3, 231-260.
15. Tange. Shiping. (2010), *Social Evolution of International Politics: From Mersheimer to jervis*, *European Journal of International Relation*, 16-31.
16. Vincor. John. (2006), *Schroeder Urges Europe to Stand Against Foes*, 20 September, *International Herald Tribune*.
17. Voigt, Karsten D. (2007), *The Labor Pains of New Atlanticism*. *Transatlantic International Politic*.
18. Young, Karen De. (2007), *Allies are Cautious on Bush Doctrine*. 16 October, *Washington Post*.
19. Wallace, William. (2004), *Europe: The Necessary partners*. *Foreign Affairs* No 3. (May/Jun), 45-67.
20. Walt, M. Stephen. (1997), *The Progressive Power of Realism*. *The American Political Science Review*, Vol.91. No.4, 931-935.

21. Williams, C. Micheal.(2009), "Waltz, Realism and Democracy". *International Relation*, the online of this article can be found in: <http://ire.sagepub.com/content/23/3/328>.
22. Wohlforth, C. William. (2011), "Gilpin Realism and International Relation". *International Relation*, 497-511.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در این مجله منتشر شده است:

«در باب تعریف بحران در نظام بین‌الملل»، شماره ۳۳، سال ۷۳؛ «گزارش درباره نخستین دانشجوی زن در دانشکده حقوق و علوم سیاسی»، شماره ۶۵، سال ۸۳؛ «فناوری اطلاعات و حاکمیت»، شماره ۷۱، سال ۸۵؛ «روابط ایران با شورای همکاری خلیج فارس بعد از سال ۲۰۰۳»، شماره ۳، سال ۸۶؛ «تلاش برای شناختن سکنداری خوب»، شماره ۳، سال ۸۷؛ «فناوری اطلاعات و سرمایه اجتماعی در عرصه بین‌المللی»، شماره ۱، سال ۸۹؛ «نقض حقوق بشر و گسترش تروریسم»، شماره ۱، سال ۹۰.

